

شخصیت غالبانه ابوالخطاب و واکاوی مواضع ائمه اطهار (ع) در برابر او و پیروانش

یدالله حاجی زاده / دکتری تاریخ و تمدن اسلامی

دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱ - پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۱۵

hajjzadeh30@yahoo.com

چکیده

واکاوی عقاید غلات در عصر ائمه اطهار (ع) و نوع مقابله امامان (ع) با آنها از اهمیت خاصی برخوردار است. آشنایی با نوع برخورد ائمه (ع) با غالبان، الگوی مناسبی برای مقابله با آنها ارائه می‌کند. ابوالخطاب به‌عنوان یکی از مهم‌ترین غلات دوران ائمه (ع) علاوه بر بیان عقاید افراطی، تأثیر بسیاری بر جریان غلو در زمان خود و غالبان پس از خود داشت. سوآلی که مطرح است اینکه ابوالخطاب چه عقاید غالبانه‌ای را مطرح کرد؟ و چه تأثیری در جریان غلو پس از خود داشت؟ و امامان (ع) با این شخصیت غالی و پیروانش چگونه برخورد کرده‌اند؟ امام صادق (ع) ابوالخطاب، عقائدی همچون نبوت و سپس الوهیت ائمه (ع) و در نهایت، الوهیت خودش را مطرح کرد و قائل به اباحی‌گری شد. همچنین، حرکت منحرفانه وی، در پیدایش اسماعیلیه بی‌تأثیر نبود. اما در خصوص واکنش ائمه (ع) نسبت به او، باید گفت: با جدیت به مقابله با ابوالخطاب پرداخت و او را رسوا ساخت و از وی براءت جست و لعن و تکفیر کرد و از همنشینی با وی نهی نمود و سایر امامان (ع) نیز به‌منظور جلوگیری از تأثیرات مخرب وی، به نوعی همچون امام صادق (ع) با این جریان برخورد کردند.

کلیدواژه‌ها: امامان (ع)، امام صادق (ع)، ابوالخطاب، خطایه، غلو، باور.

مقدمه

یکی از جریان‌های خطرناک و آسیب‌رسان در دوران ائمه اطهار (ع)، جریان فکری غلو بود که از همان آغاز عصر ائمه (ع) تا پایان حضور ایشان با شدت و ضعف تداوم یافت. اوج جریان فکری غلو در زمان امام صادق (ع) بود. سردمداران غلو در این دوره، عمدتاً افرادی فریب‌کار و شیاد بودند که الوهیت امام صادق (ع) و نبوت خویش را تبلیغ می‌کردند و بعضاً حتی مدعی الوهیت خویش نیز شدند. محمدبن مقلاص، معروف به «ابوالخطاب» در رأس غلات این دوره بود که ابتدا خود را در زمره اصحاب امام صادق (ع) جای داده بود. وی تقریباً همه عقاید غالبانه را بیان و تبلیغ کرد. فرقه «خطایه»، سرشناس‌ترین فرقه خطایی، پیرو وی محسوب می‌شوند. هدف از پژوهش حاضر بررسی انحرافات ابوالخطاب و واکاوی جریان فکری غالبانه‌ای است که متأثر از این شخصیت غالی، تا مدت‌ها تداوم داشت. علاوه بر این، نوع برخورد امام صادق (ع) و دیگر امامانی که با ابوالخطاب و جریان فکری او مقابله کرده‌اند، به تصویر کشیده می‌شود. پژوهش حاضر در این سطح، فاقد پیشینه است. معمولاً نویسندگانی که در موضوع غلو قلم زده‌اند به صورت گذرا و خلاصه، به ابوالخطاب و فرقه‌های متأثر از وی اشاره کرده‌اند. بنابراین، پژوهشی جامع که شخصیت او را بررسی کرده و برخورد تمامی امامان (ع) را با او و جریان فکری اش به تصویر کشیده باشد، انجام نگرفته است. تنها مقاله‌ای که در این زمینه نوشته شده، مقاله‌ای است با عنوان «شخصیت‌شناسی ابوالخطاب»، نوشته علیرضا کاوند (۱۳۸۲) به چاپ رسیده و در آن هر چند شخصیت ابوالخطاب و عقاید غالبانه او تا حدی به تصویر کشیده شده، اما به نوع برخورد امامان (ع) با وی اشاره نشده است.

نام و کنیه ابوالخطاب

نام ابوالخطاب، محمدبن مقلاص بن ابی زینب اسدی کوفی (از موالی بنی‌اسد) است. علامه حلی در خلاصه الاقوال، نام او را «مقلاص» ذکر کرده است (حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۴۲۹). همان‌گونه که آیت‌الله خوئی و آیت‌الله سبحانی تذکر داده‌اند، نام او «مقلاص» نیست، بلکه نام پدرش «مقلاص» و نام خودش «محمد» است (خوئی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۲۷۲؛ سبحانی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۴۱).

بسیاری از منابع نام پدر وی را «مقلاص» با صاد ثبت کرده‌اند، ولی در رجال طوسی با سین آمده است (طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۲۹۶). ابن داود هم در رجالش به همین مطلب اشاره دارد (حلی، ۱۳۹۲ق، ص ۲۷۶). در برخی از منابع، القابی همچون آجدع، بزآز (پارچه فروش) زراد (سازنده زره) و

برآد (فروشنده بُرد) را پس از نام وی ذکر کرده‌اند. این القاب عمدتاً نشان از شغل و جایگاه اجتماعی او دارد. علاوه بر کنیه «ابوالخطاب»، از دیگر کنیه‌های او به «ابواسماعیل» (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۰) و «ابوالظبیان» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۷۵، ص ۲۹۰؛ خوئی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۲۵۶) نیز می‌توان اشاره کرد.

شخصیت ابوالخطاب پیش از انحراف

ابوالخطاب در ابتدا از اصحاب امام صادق علیه السلام بود (برقی، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۱۰؛ طوسی، ۱۴۱۵، ص ۲۹۶) و از جایگاه و اعتبار بالایی برخوردار بود (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۶۶، ص ۲۲۰). تا جایی که حتی در مواقعی ائمه اطهار علیهم السلام از وی تمجید کرده‌اند. از گفتار ابن غضائری، که می‌گوید: «... حدثنا ابوالخطاب فی ایام استقامته»، پیداست که ابوالخطاب مدتی بر مسیر هدایت بوده است» (ابن غضائری، ۱۴۲۲، ص ۸۸). در احادیث ائمه معصوم علیهم السلام نیز به ایمان عاریه‌ای او اشاره شده، که نشان‌دهنده منحرف نبودن وی در مراحل ابتدایی است (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۱۸؛ طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۶؛ طبری، ۱۴۱۳، ص ۳۳۰). در منابع اشاره شده، او پیش از بیان عقاید غالبانه‌اش، سؤالات برخی از شیعیان را (از کوفه) برای امام صادق علیه السلام می‌برد و جواب‌های حضرت را برای ایشان (به کوفه) می‌آورد. علی بن عقبه می‌گوید: «کان ابوالخطاب قبل أن یفسد، هو یحمل المسائل لاصحابنا و یجیب بجواباتها» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۵، ص ۱۵۰؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۴).

از ابن ابی عمیر نیز روایت شده است: شیعیان وقتی آن اتفاقات برای ابوالخطاب افتاد، نزد امام صادق علیه السلام آمدند و از آن حضرت خواستند شخصی را به آنان معرفی کند که در امر دین و احکام شرعی بتوانند از او کمک بگیرند (خوئی، ۱۴۱۳، ج ۱۹، ص ۳۱۸). از این روایت پیداست که ابوالخطاب پیش از انحرافش، از سوی امام صادق علیه السلام به عنوان معتمد شیعیان که سؤالات خویش را از وی بپرسند، معرفی شده بود. بر اساس روایتی دیگر، حمران بن اعین در سؤالی که از امام صادق علیه السلام پرسیده، او را مورد اعتماد معرفی کرده است (صفار، ۱۴۰۴، ص ۲۵۸ و ۴۵۲). قاضی نعمان مغربی نیز وی را (قبل از انحرافش) از داعیان امام صادق علیه السلام معرفی کرده است (قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۹).

بر اساس نقل علامه مجلسی، شیعیان روایات زیادی از ابوالخطاب نقل کرده‌اند (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۵۳، ص ۳۹). سؤالی که در اینجا مطرح است اینکه آیا روایات ابوالخطاب، پیش از انحرافش و به تعبیری، در زمان استقامتش، مقبول است یا خیر؟ ابن غضائری این روایات را نمی‌پذیرد (ابن غضائری، ۱۴۲۲، ص ۸۸). علامه حلی نیز در خلاصه الاقول، ضمن اشاره به غلو ابوالخطاب و ملعون شدن وی،

رأی ابن غضائری را نقل کرده و مطلبی بر آن اضافه نکرده است (حلی، ۱۴۱۷، ص ۳۹۲). اما شیخ طوسی روایات ابوالخطاب پیش از انحرافش را پذیرفته است (طوسی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۱۵۱). علامه مجلسی نیز ضمن پذیرش این مطلب، می‌نویسد: روایاتی هم که در حال انحراف از وی نقل شده، در صورتی که دیگران آن روایت را نقل کرده باشند، پذیرفته شده است (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۵۳، ص ۳۹). آیت الله خوئی نیز با استناد به کلام شیخ طوسی در *عدة الاصول* می‌نویسد: «... بنابراین، محمدين ابی‌زینب پیش از انحرافش قابل اعتماد است» (خوئی، ۱۴۱۳، ج ۱۵، ص ۲۷۱). ایشان به روایاتی در این خصوص استناد کرده است.

در اینکه روایات ابوالخطاب پیش از انحرافش پذیرفتنی باشد، بحثی نیست، اما به نظر می‌رسد تعیین اینکه کدام‌یک از روایات وی قبل از انحرافش صادر شده، مشکل است. برخی گفته‌اند: مرز میان دوره استقامت و انحراف او دقیقاً معلوم نیست (کاوند، ۱۳۸۲، ص ۱۰۹). بدون شک، او در دوره امام باقر علیه السلام و اوایل دوره امام صادق علیه السلام منحرف نبوده است. بنابراین، اگر روایتی را در دوره امام باقر علیه السلام و اوایل دوره امام صادق علیه السلام نقل کرده است و یا تصریح شود که فلان روایت در دوره استقامت او نقل شده، پذیرفتنی است.

آغاز انحراف ابوالخطاب

بر اساس نقل منابع، ابوالخطاب خود را به امام صادق علیه السلام و یاران آن حضرت پیوند داده بود (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۰). وی پیش از آشکارسازی عقاید غالبانه‌اش، با حضور در محضر امام صادق علیه السلام تلاش می‌کرد این‌گونه وانمود کند که امام صادق علیه السلام برخی از اسرار را از یارانش مخفی می‌کند، اما ابوالخطاب را از این امور آگاه می‌سازد. ابن اثیر پس از اشاره به ابوالخطاب و سخنان غالبانه او و دیگر فریب‌کاران، می‌نویسد: «آنها خود را شیعه آل محمد دانستند تا به واسطه تشیع، بتوانند کار خود را انجام دهند و عوام را به خود جلب و اهالی بلاد را تسخیر کنند. آنها به زهد و تقوا و عبادت هم تظاهر کردند تا مردم را فریب دهند، و حال آنکه خود مخالف آن بودند» (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۲۸).

معاویه بن حکیم از جدش روایت می‌کند: «در مجلس امام صادق علیه السلام بودم، ابوالخطاب هم حضور داشت. قتی همه رفتند... ابوالخطاب از من نیز می‌خواست که بیرون بروم، ولی امام هر بار می‌فرمودند: او با من کار دارد. یک بار هم به امام نزدیک شد و به محاسن حضرت دست زد. سپس ابوالخطاب بیرون رفت. امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ابوالخطاب می‌خواهد بگوید که امام، من را آگاه می‌کند، اما از

تو پنهان می‌سازد؛ او میخواهد بگوید: به من نزدیک‌تر است. به یارانم این‌گونه بگو...» (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۵) این روایت گویای این مطلب است که ابوالخطاب با نزدیک ساختن خویش به امام صادق علیه السلام، سعی داشت یاران آن حضرت را فریب دهد و خود را صاحب سر آن حضرت معرفی کند. بدون شک، انحراف ابوالخطاب از زمان امام صادق علیه السلام آغاز شده است. بنابراین، روایتی که صفار و کلینی درباره انحراف ابوالخطاب در زمان امام باقر علیه السلام دارند، نادرست است. در این روایت، امام باقر علیه السلام علت هلاکت ابوالخطاب را ناآگاهی از تأویل «محدث» و «نبی» دانسته‌اند (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۳۲۰؛ کلینی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۲۷۰).

عقاید غالبانه ابوالخطاب

ابوالخطاب، سرشناس‌ترین و مهم‌ترین غالی دوره ائمه اطهار علیهم السلام و مشخصاً دوره امام صادق علیه السلام بود. او وارث تمامی حرکات غلو پیشین و به تعبیری، «نظم‌دهنده حرکات غالبان پیشین» (شیبی، ۱۹۸۲م، ص ۱۴۶) بود. در ادامه، به عقاید غالبانه او اشاره می‌شود:

۱. اعتقاد به نبوت و سپس الوهیت ائمه اطهار علیهم السلام

ابوالخطاب در مراحل اولیه غلوش - قریب سال ۱۳۵ هجری - مدعی شد که امام صادق علیه السلام علم به او غیب بخشیده و حضرت از امور غیبی مطلع است (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۱). او دعوت خویش را در کوفه نشر داد و مدعی شد امام صادق علیه السلام او را قیم و وصی پس از خویش قرار داده و اسم اعظم را به او تعلیم داده است (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۱؛ نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۲). او ائمه معصوم علیهم السلام را فرزندان و دوستان خدا «بناء الله و احبائه» می‌دانست (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۰؛ اسفراینی، بی‌تا، ص ۳۲۰) و معتقد بود: الوهیت، نوری در نبوت و نوری در امامت است، و این عالم از این آثار و نورها خالی نیست (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۰). او مدعی نبوت و سپس الوهیت ائمه اطهار علیهم السلام شد (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۰؛ سبحانی، بی‌تا، ج ۷، ص ۱۶).

حمران بن أعین می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: آیا شما پیامبرید؟ حضرت فرمودند: نه. به حضرت گفتم: شخصی قابل اعتماد به من گفت: شما پیامبرید! حضرت فرمودند: آیا ابوالخطاب این سخن را گفته است؟ (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۲۵۸ و ۴۵۲)

احتمالاً ابوالخطاب پس از این، پا را فراتر نهاد و مدعی نبوت خویش و الوهیت امام صادق علیه السلام شد

(قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۴۹). در واقع، یکی از بارزترین عقاید غالبانه ابوالخطاب، ادعای الوهیت امام جعفر صادق علیه السلام است (اسفراینی، بی‌تا، ص ۱۰۶؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۴۹). گفته شده است او خیمه‌ای در «کناسه» کوفه - که در جهت دروازه غربی کوفه قرار داشت - (براقی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۴۸) نصب کرده بود و در آن خیمه، پیروانش را به عبادت امام جعفر صادق علیه السلام فرا می‌خواند (شهرستانی، ۱۳۶۴، ص ۲۷). او (احتمالاً در ایام حج)، خطاب به امام صادق علیه السلام «لیبک» می‌گفت (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۹؛ قاضی عبدالجبار، بی‌تا، ج ۲، ص ۵۵۲).

ابوالخطاب برای اثبات الوهیت امام صادق علیه السلام مدعی بود: جعفر صادق علیه السلام این شخصی نیست که شما او را می‌بینید، نزول وی به این عالم، سبب شده است چنین صورتی پیدا کند و مردم او را در این صورت خاص بینند (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۱۱؛ سبحانی، بی‌تا، ج ۸، ص ۴۲). در روایتی آمده است: امام صادق علیه السلام درحالی‌که بسیار ناراحت بودند، به مفضل بن عمر فرمود: این دروغگو (ابوالخطاب) گمان می‌کند من خدا هستم (قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۵۰). از خود ابوالخطاب نقل شده است: «امام صادق علیه السلام را در حجر (اسماعیل) نشسته دیدم و از ایشان تقاضا کردم خودش را در عظمت و ملکوت به من نشان دهد... دیدم آسمان و زمین و خلایق در قبضه اوست. سپس فرمود: من رکن حجرالاسود هستم، او درحالی‌که خانه خدا را بر انگشتانش در آسمان بلند کرده بود، به من نشان داد...» (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۵).

با توجه به مطالبی که در پی می‌آید، به نظر می‌رسد ابوالخطاب تلاش داشت تا خود را به‌عنوان برگزیده و واسطه میان آن حضرت و مردم معرفی کند. سعد بن عبدالله اشعری قمی ضمن اشاره به افرادی همچون مغیره بن سعید و بیان بن سمعان، که خود را پیامبر، و آل محمد علیهم السلام را خدا می‌دانستند، به اعتقاد ایشان در خصوص بابت خویش اشاره کرده، سپس می‌نویسد: آنها ادعا داشتند که جعفر بن محمد را به‌عنوان رب و خالق در ملکوت و عظمتش دیده‌اند...» (همان). مخمسه نیز (به‌عنوان گروهی از یاران ابوالخطاب) معتقد به نبوت و بابت غالبانی همچون ابوالخطاب، بیان بن سمعان، صائد نهدی، و مغیره بن سعید بودند (همان، ص ۵۷).

در عبارتی که از ابن‌اثیر نقل شده است، ابوالخطاب ادعا می‌کند هر کسی ائمه اطهار علیهم السلام و «ابواب» را بشناسد، واجبات و محرمات از وی برداشته می‌شود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۵ق، ج ۸، ص ۲۸). این مطلب نیز حاکی از آن است که ابوالخطاب ضمن اعتقاد به الوهیت یا نبوت امام صادق علیه السلام خود را به‌عنوان باب و واسطه ایشان می‌دانست.

۲. ادعای الوهیت خویش

وقتی ابوالخطاب از سوی امام صادق^{علیه السلام} طرد و لعن شد، عقاید غالبانه دیگری، به ویژه درباره خودش، مطرح کرد. او ابتدا مدعی امامت (شهرستانی، ۱۳۳۳، ج ۱، ص ۲۱۰) و سپس مدعی نبوت و رسالت شد و حتی خود را در زمره ملائکه و فرستاده‌های به سوی زمینیان و حجت بر آنها معرفی کرد (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۱؛ نوبختی، ۱۴۰۴، ص ۴۲). برخی از منابع اشاره دارند که وی پس از طرد شدن از سوی امام صادق^{علیه السلام} مدعی الوهیت گردید (اسفراینی، بی تا، ص ۱۰۶؛ سمعانی، ۱۳۸۲، ج ۵، ص ۱۶۱). بر اساس نقلی، او خود را «جعفر بن محمد» دانست که به هر شکلی بخواهد درمی آید (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۱). گروهی از خطابییه اشاره دارند مردی در مدینه از امام جعفر صادق^{علیه السلام} سؤال پرسیده و حضرت به وی جواب داده بود. وقتی به کوفه آمد، همان سؤال را از ابوالخطاب پرسید، ابوالخطاب گفت: آیا همین سؤال را در مدینه از من پرسیدی؟ (همان، ص ۵۱) این حکایت نشان می‌دهد که پیروان ابوالخطاب معتقد بودند: او به هر شکلی که بخواهد می‌تواند درآید.

۳. اباحی‌گری

ابوالخطاب مدعی بود امام صادق^{علیه السلام} به او فرموده است: وقتی به حق رسیدی، هر کاری می‌خواهی انجام بده (صدوق، ۱۳۷۹، ص ۳۸۸). او می‌گفت: هر کس امام را بشناسد هر چه بر وی حرام بوده است، حلال می‌شود. (قاضی نعمان ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۰). او مدعی بود هر یک از عبادات دارای باطنی است و خداوند بر اولیای خویش، خواص و کسانی که ائمه اطهار^{علیهم السلام} و ابواب را بشناسند، نماز و زکات و سایر امور را واجب نکرده است، و هیچ چیز را بر آنان حرام نکرده و حتی نکاح مادران و خواهران را بر ایشان مباح کرده است (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ج ۸، ص ۲۸). این ادعاها در صورت صحت، نشان‌دهنده اباحی‌گری اوست که به صورت گسترده، در میان پیروانش تداوم یافته بود. در نقلی آمده است: هر گاه انجام واجبی بر یارانش سخت می‌آمد، نزد او می‌آمدند و از او می‌خواستند آن واجب را از آنان بردارد. او نیز آنان را به ترک آن واجب فرا می‌خواند (قاضی نعمان ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۰). وی معتقد بود: منکراتی همچون فحشا و شراب، و واجباتی همچون نماز و روزه، نام مردانی هستند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۱). در همین زمان، از امام صادق^{علیه السلام} سؤال شد: آیا شما فرموده‌اید: شراب و قمار و بت‌ها، «مردانی» هستند؟! (همان، ص ۲۹۱).

ابن قتیبه اشاره دارد ابوالخطاب یارانش را به شهادت دروغ در برابر مخالفان امر می‌کرد و خون و زنان مخالفان را بر یارانش حلال می‌دانست (دینوری، بی تا، ص ۶۲۳؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۰).

قتل ابوالخطاب

سرانجام، ابوالخطاب در دوره منصور خلیفه عباسی (۱۳۲-۱۵۸) و در سال ۱۳۸ هجری (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۶) احتمالاً برای ترویج عقاید خویش و یا تحقق بخشیدن به اهداف سیاسی‌اش، تصمیم به قیام گرفت. او با ۷۰ نفر از یارانش، در مسجد کوفه قیام خویش را علنی کرد و به دستور منصور، توسط عیسی بن موسی، عامل ابوجعفر منصور عباسی، دستگیر شد و در کناسه کوفه به دار آویخته شد (نوبختی، ۱۴۰۴، ص ۷۰). گفته شده است: عیسی بن موسی گروهی از یارانش را برای دستگیر کردن وی به مسجد (کوفه) فرستاد. جنگ شدیدی بین پیروان ابوالخطاب و نیروهای عیسی بن موسی رخ داد. یاران ابوالخطاب در این درگیری، به جای سلاح، از «نی» بهره می‌بردند. ابوالخطاب به آنان گفته بود: نی‌های شما، کار نیزه‌ها و سایر سلاح‌ها را خواهد کرد و سلاح‌های ایشان در شما اثرگذار نخواهد بود! وقتی ۳۰ نفر از آنان کشته شدند و خلاف ادعای ابوالخطاب ثابت شد، یاران باقی‌مانده ابوالخطاب به وی اعتراض کردند و او در جواب گفت: «اگر درباره شما بداء شده است، گناه من چیست؟» (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۸۱-۸۲؛ نوبختی، ۱۴۰۴، ص ۷۰) این بیان نشانه عقیده فریب‌کارانه ابوالخطاب به «بداء» است.

ابوالخطاب و اسماعیلیه

هر چند برخی از نویسندگان، «اسماعیلیه» را همان «خطابییه» دانسته‌اند (نوبختی، ۱۴۰۴، ص ۶۹؛ اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۸۱)، اما برخی از محققان احتمال پیوستگی شدید ابوالخطاب و اسماعیل بن جعفر صادق^{علیه السلام} و تأثیرگذاری ابوالخطاب بر اسماعیل را انکار کرده‌اند (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۴۳۵). برخی دیگر از منابع به ارتباط فرقه اسماعیلیه با عبدالله بن میمون، معروف به «قداح» سخن گفته‌اند. به گفته ابن ندیم، وی که مؤسس فرقه اسماعیلیه خوانده شده، به همراه پدرش از پیروان ابوالخطاب بودند (ابن ندیم، ۱۳۵۰، ص ۲۶۴). هر چند بر اساس نقل کشی، امام باقر^{علیه السلام} از وی تجلیل کرده است (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۴۶)، اما برخی از پژوهشگران به نقش فعال وی در نشر افکار خطابییه اشاره دارند و او را حلقه وصل بین خطابییه و اسماعیلیه شمرده (سبحانی، بی تا، ج ۸، ص ۵۴) و اصولاً ریشه‌های اسماعیلیه را مربوط به خطابییه دانسته و از نقش میمون بن دیمان و پسرش عبدالله بن میمون و شاگردش مشهور به «دندان» سخن گفته‌اند. (همان، ج ۸، ص ۵۵)

پیروان ابوالخطاب در زمان امام صادق علیه السلام

فرقه «خطابیه» یا «خطابیه مطلقه» (همان، ج ۷، ص ۱۶) به عنوان یکی از مهم ترین و سرشناس ترین فرقه های غالی، پیروان ابوالخطاب بوده اند. منابع فرقه شناختی عقاید غالبانه زیادی را به پیروان ابوالخطاب نسبت داده اند.

از عقاید غالبانه آنها می توان به نمونه های ذیل اشاره کرد: نبوت ائمه معصوم علیهم السلام، نبوت ابوالخطاب (جرجانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۴)، حلول روح خداوند در اشخاص، الوهیت ائمه اطهار علیهم السلام و به ویژه الوهیت امام جعفر صادق علیه السلام (نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۲)، الوهیت ابوالخطاب (سمعی، ۱۳۸۲ق، ج ۴، ص ۲۱۹)، برتری ابوالخطاب بر امام صادق علیه السلام، اباحی گری (نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۲)، تأویل آیات قرآن در جهت اباحی گری (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۴-۵۵)، و انکار قیامت (مقدسی، بی تا، ج ۵، ص ۱۳۱؛ جرجانی، ۱۴۱۲ق، ص ۴۴).

شخصیت ذی نفوذ و تأثیرگذار ابوالخطاب علاوه بر ایجاد پیروانی که آنها را به نام «خطابیه» می شناسیم، سبب ایجاد فرقه های متعدد دیگری همچون «معمریه» (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۳) «عمیری» (اشعری، ۱۴۰۰ق، ص ۱۲)، «مفضلیه» (جنیدی، ۱۳۹۷ق، ص ۳۷۳) و «اصحاب سری» (نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۴۳؛ اشعری، ۱۴۰۰ق، ص ۵۲) نیز شده است که از فرقه های خطابیه محسوب می شوند. بدون شک، ابوالخطاب همه فرقه های غلات قبل و بعد از خود را تحت الشعاع قرار داد و بسیاری از غلات پس از وی عقایدشان را از او اقتباس کرده اند.

تداوم جریان فکری ابوالخطاب در دوران سایر امامان علیهم السلام

هرچند بیشتر پیروان ابوالخطاب از غالیان زمان امام صادق علیه السلام بودند، اما جریان غالبانه ای که او پی ریزی کرد در این زمان به پایان نرسید. این جریان افراطی در سایر ادوار امامت، حتی تا عصر غیبت صغرا نیز تداوم یافت. در ادامه، تأثیرات مخرب ابوالخطاب را در سایر ادوار امامت پی می گیریم:

۱. دوره امام موسی کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام

هرچند در دوره امام موسی بن جعفر علیه السلام شواهد زیادی دال بر وجود غالبانی که طرفدار ابوالخطاب باشند، وجود ندارد، اما احتمالاً در این زمان، وی طرفدارانی، به ویژه در کوفه، داشته است. امام موسی بن جعفر علیه السلام در روایتی ابوالخطاب را به همراه برخی دیگر از سران غلات، از کسانی معرفی کردند که بر امامان معصوم علیهم السلام دروغ می بستند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۴۸۳). احتمالاً سخن حضرت در جهت

رسواسازی ابوالخطاب و نادرست شمردن راه کسانی بوده است که در این زمان از طرفداران وی محسوب می شدند.

در دوره امام رضا علیه السلام، یکی از غالیان خطابی، محمد بن موسی بن حسین بن فرات جعفری (همان، ص ۵۵۴) از غلات ساکن کوفه بود (نجاشی، ۱۴۱۶ق، ص ۳۶۳؛ نویری، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۱۵۴). امام رضا علیه السلام در روایتی، به دروغگو بودن و خطابی بودن وی اشاره کرده اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۵۵۵). ابن فرات مدعی بابت و نبوت خویش بود (همان) و به عنوان «شارب خمر» معرفی شده است (همان، ص ۵۵۴-۵۵۵) که نشان از اباحی گری او و احتمالاً تأثیرپذیری او از ابوالخطاب دارد.

از دیگر نشانه های تأثیرات جریان ابوالخطاب در این زمان، می توان به جعل و رواج احادیث غالبانه اشاره کرد. در برخی روایات، امام رضا علیه السلام به تأثیرگذاری ابوالخطاب بر اهل کوفه اشاره کرده اند (همان، ص ۲۲۴؛ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۲۶۸).

۲. دوره امام جواد علیه السلام

بر اساس حدیثی از امام جواد علیه السلام، برخی از غالیان این دوره خطابی و از داعیان ابوالخطاب بودند. امام جواد علیه السلام در روایتی، هاشم بن ابی هاشم، ابوالغمر و جعفر بن واقد را از کسانی که مردم را به سوی ابوالخطاب و آنچه ابوالخطاب به آن دعوت می کرد، خوانده اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۵۲۹). آیت الله خوئی، هاشم بن ابی هاشم را از اصحاب و داعیان ابوالخطاب شمرده است (خوئی، ۱۴۱۳ق، ج ۲۰، ص ۲۶۳). در روایتی، به غلو جعفر بن واقد در زمان امام صادق علیه السلام اشاره شده است. در این روایت، امام صادق علیه السلام غالبانی همچون جعفر بن واقد و یاران ابوالخطاب را بدتر از یهود و نصارا و زرتشتیان و مشرکان بر شمرده اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۰۰-۳۰۱).

حسن بن علی بن ابی عثمان، مشهور به «السجاده»، نیز از دیگر غالیان دوره امام جواد علیه السلام بود که عقاید غالبانه ای در خصوص ابوالخطاب داشت. کشتی به نقل از نصر بن صباح می نویسد: حسن بن علی بن عثمان (السجاده) روزی از من درباره محمد بن ابی زینب (ابوالخطاب) و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب علیهم السلام سؤال کرد که کدام یک برترند؟ من از وی خواستم خودش جواب دهد. او گفت: محمد بن ابی زینب اسدی برتر است! چرا که قرآن کریم در آیاتی همچون «وَلَا أَنْ تَبْنُوا بُيُوتًا لِقَدِّ كِدْتُمْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا» (اسراء: ۷۴) وَلَمَّا أَشْرَكُوا لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ (زمر: ۶۵) محمد بن عبدالله را عتاب کرده، اما ابوالخطاب اینچنین سرزنش نشده است! (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۵۷۱) این

روایت علاوه بر آنکه کوتاه فکری و جهالت این غالی را نشان می‌دهد، بیانگر هم‌رأیی و حرکت وی در خط ابوالخطاب است.

از دیگر غالیان این دوره، که در خط فکری ابوالخطاب بودند، می‌توان به ابوجعفر محمدبن عبدالله بن مهران (معروف به «ابوجعفر کرخی») اشاره کرد. وی از اصحاب امام جواد (طوسی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۷۸) و امام هادی علیه السلام بود (طوسی، ۱۳۴۸ش، ص ۳۹۱). بسیاری از منابع وی را غالی دانسته‌اند (همان، ص ۴۴۳ و ۵۷۱؛ ابن غضائری، ۱۴۲۲ق، ص ۹۵). وجود کتابی همچون *مقتل ابی الخطاب و مناقب ابی الخطاب*، در آثار وی (نجاشی، ۱۴۱۶ق، ص ۳۵۰) دلالت بر دل‌بستگی وی به این شخصیت غالی و احتمالاً خطابی بودن وی دارد.

۳. دوره امام هادی علیه السلام تا پایان غیبت صغرا

یکی از غالیان زمان امام هادی علیه السلام که تا عصر غیبت صغرا زنده و به نشر عقاید غالبانه‌اش مشغول بود، محمدبن نصیر نمیری است (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۹۸؛ طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۴۷۴؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۸، ص ۱۲۲).

در اینکه محمدبن نصیر نمیری از پیروان ابوالخطاب بوده تردید است، اما «نصیریه» به‌عنوان پیروان وی، ابوالخطاب را در سلسله‌مراتب مقدسان خود، به‌عنوان «باب» می‌شناختند و همواره شخصیت او را با سلمان فارسی مقایسه می‌کردند. در احادیثی که میمون بن قاسم طبرانی (م ۴۲۶ق)، رهبر برجسته و نویسنده پرکار مذهب نصیریه (باراشر، ۱۳۸۸، ج ۸، ص ۱۵۵)، نقل می‌کند، ابوالخطاب را در الوهیت امام صادق علیه السلام شریک می‌داند (همان، ص ۱۶۷). «این احادیث علاوه بر آنکه با عقیده خطابی‌دال بر الوهیت امام صادق علیه السلام منطبق است، شباهتی را میان آموزه‌های نصیریه و خطابی‌بیان می‌کند که ابوالخطاب را باب امام موسی کاظم علیه السلام می‌دانستند» (همان، ص ۱۶۸). به نقل از المعارف طبرانی (ص ۷۸)، در مقاله «شعائر و عقاید مذهب نصیریه» آمده است: «ابوالخطاب و دیگر شخصیت‌های مهم غلات... نماینده افراد شایسته و دودمان نصیریه بودند. این افراد بعدها جزئی از مکتب نصیریه شدند و از آنها به‌عنوان ابواب دوازده امام شیعیان یاد می‌کنند» (همان).

در دوره امام حسن عسکری علیه السلام نیز ابوالخطاب طرف‌دارانی داشت. شاید به همین سبب است که یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام به نام «ابواسحاق ابراهیم بن ابی‌حفص کاتب» کتابی در رد غلات و ابوالخطاب نوشته است (نجاشی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۹).

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد در عصر غیبت صغرا نیز جریان فکری ابوالخطاب تداوم داشته است؛ چراکه برخی از شیعیان در این خصوص، از حضرت حجت علیه السلام سؤالاتی پرسیده‌اند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۱؛ صدوق، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۴۸۵).

نوع برخورد امامان علیهم السلام با ابوالخطاب و جریان متأثر از او

با توجه به ظهور ابوالخطاب در دوره امام صادق علیه السلام طبیعی است که بیشترین موارد برخورد با وی از سوی امام صادق علیه السلام صورت گرفته باشد. پس از امام صادق علیه السلام سایر امامان علیهم السلام نیز به‌منظور جلوگیری از تأثیرات مخرب جریان فکری او، هر کدام به نوعی با آن برخورد داشته‌اند.

۱. برخورد امام صادق علیه السلام با ابوالخطاب

هرچند دوره امام صادق علیه السلام، دوره ظهور بیشترین و خطرناک‌ترین غالیان بود و امام صادق علیه السلام با سردمداران آنها به شدت برخورد کردند، اما بدون شک، بیشترین و سخت‌گیرانه‌ترین برخوردها در این دوره، با ابوالخطاب صورت گرفته است. این امر خود نشانه‌ای بر میزان انحراف این غالی خطرناک و تلاش امام صادق علیه السلام در بی‌ثمر کردن تبلیغات غالبانه اوست. بر اساس برخی از روایات، امام صادق علیه السلام همانند دیگر پیشوایان دینی، یکی از وظایف غیرقابل اغماض خویش را برخورد با غالیان می‌دانستند. در روایتی، مصادف - یکی از یاران امام صادق علیه السلام - می‌گوید: وقتی خبر تبلیه عده‌ای از کوفیان را به امام صادق علیه السلام دادم، حضرت سجده کردند... و فرمودند: ای مصادف، اگر عیسی علیه السلام در خصوص آنچه نصارا درباره او می‌گفتند، سکوت می‌کرد، سزاوار بود خداوند شنوایی و بینایی‌اش را از او بگیرد، و اگر من درباره ابوالخطاب سکوت کنم سزاوار است خداوند همین بلا را بر سرم آورد (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۸-۲۹۹).

الف. برائت از ابوالخطاب و یارانش: امام صادق علیه السلام از سخنان غالبانه ابوالخطاب درباره خویش، برائت جستند (همان، ص ۲۲۶). در نقلی آمده است: وقتی امام صادق علیه السلام شنیدند ابوالخطاب و یارانش مدعی الوهیت ایشان شده‌اند و به نام آن حضرت «لیبک» گفته‌اند، حضرت از سخنان آنان برائت جستند (بی‌نام، ۱۴۰۵ق، ص ۴۶). در نمونه دیگر، امام صادق علیه السلام از ابوالخطاب و پیروانش به سبب اباحی‌گری آنها برائت جستند و فرمودند: من فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم... اگر خدا را اطاعت کنم به من رحم خواهد کرد، و اگر خدا را نافرمانی کنم مرا به شدت عذاب خواهد نمود (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۶). در

این حدیث، امام صادق^{علیه السلام} لزوم اطاعت همه افراد را از خداوند متذکر شدند و خود را با وجود اینکه فرزند رسول خدایند، مصون از عذاب الهی ندانستند.

ب. **نهی از همنشینی با ابوالخطاب:** امام صادق^{علیه السلام} در روایات متعددی از هم‌نشینی و ارتباط با ابوالخطاب نهی کردند. نهی از همنشینی با غالیان، به سبب تأثیرات منفی بود که در اثر همنشینی با غالیان پدید می‌آمد. در روایتی امام صادق^{علیه السلام} از عاقبت برخی از یاران ابوالخطاب اظهار تأسف کردند. سپس یکی از یاران ابوالخطاب به نام ابن‌الاشیم را نام بردند و فرمودند: «او و برخی از یارانش و حفص‌بن میمون نزد من می‌آمدند و از من سؤالاتی می‌پرسیدند. من آنان را به سوی حق راهنمایی می‌کردم، اما آنان از نزد من خارج می‌شدند و نزد ابوالخطاب می‌رفتند و ابوالخطاب برخلاف سخنان من، مطالبی به آنان می‌گفت و آنها سخن او را می‌پذیرفتند و حرف مرا رها می‌کردند» (همان، ص ۳۴۴). این روایت گویای این مطلب است که همنشینی با غالیان، گاهی سبب می‌شود افراد تحت تأثیر غالیان، برخلاف دستورات ائمه معصوم^{علیهم السلام} عمل کنند.

در یک نمونه، امام صادق^{علیه السلام} با اشاره به ابوالخطاب و سایر غالیان، از مفضل‌بن عمر خواستند با آنها نشست و برخاست نداشته باشد، از خوردن و آشامیدن با آنها اجتناب نماید و با ایشان مصافحه نکند (همان، ص ۲۹۷).

شخصی می‌گوید: نزد امام صادق^{علیه السلام} بودم. آن حضرت مردی را از همنشینی با «سفله» نهی کردند. امام به او فرمود: «از سفله دوری کن». من که با بی‌قراری در پی شناسایی او بودم، وقتی درباره او پرسش کردم، فهمیدم که او غالی است (همان، ص ۳۰۷). هرچند در این روایت، نام آن فرد مشخص نشده است، اما احتمال دارد مقصود حضرت از «سفله» ابوالخطاب باشد؛ چراکه در روایتی دیگر، امام صادق^{علیه السلام}، ابوالخطاب را «سفله» خواندند و از ارتباط با وی نهی کردند. (همان، ص ۲۹۵)

در روایتی دیگر، امام صادق^{علیه السلام} ضمن اشاره به تجسم شیطانی به نام «مذهب» بر ابوالخطاب، از شیعیان خواستند که از وی دوری گزینند (همان، ص ۲۹۳).

در روایتی دیگر، آن حضرت از ابوالخطاب و یارانش یاد کردند و از همنشینی با کسانی که با ایشان هم‌رأی هستند، نهی نمودند (طبرسی، ۱۳۸۶ق، ج ۲، ص ۴۷۰).

وقتی امام صادق^{علیه السلام} ادعای ابوالخطاب را مبنی بر الوهیت خویش (الوهیت امام) شنیدند، سوگند یاد کردند که هرگز با وی همنشین نخواهند شد (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۰۰).

در حدیث دیگری، آن حضرت ضمن اشاره به ابوالخطاب و یارانش اعلام کردند که آنها کشته خواهند شد و از اصحاب خویش خواستند که از ایشان دوری کنند (همان، ص ۲۹۲).

هشدارهای مکرر امام صادق^{علیه السلام} و نهی از همنشینی با غالی خطرناکی همچون ابوالخطاب، نشان‌دهنده تلاش‌های امام صادق^{علیه السلام} در بی‌اثر کردن تبلیغات غالبانه وی و در حقیقت، به‌منظور محکوم کردن وی بوده است.

ج. **دروغگو خواندن و رسواسازی ابوالخطاب:** به نظر می‌رسد جایگاه نسبتاً موجه ابوالخطاب در میان یاران امام صادق^{علیه السلام} (قبل از انحرافش) و در مرحله بعد، عقاید غالبانه او و تلاش وی در نفوذ دادن عقایدش در میان شیعیان، سبب صدور روایات متعدد امام صادق^{علیه السلام} در رسواسازی وی و خت‌ن کردن اقدامات این غالی سرشناس شده است. دقت در احادیث متعدد امام صادق^{علیه السلام} نشانگر این است که آن حضرت خواستار آگاهی تمامی شیعیان از فریب‌کاری‌های ابوالخطاب بوده‌اند.

امام صادق^{علیه السلام} ادعاهای دروغ وی و از جمله این ادعایش را که «حضرت دستش را بر سینه او گذاشتند و فرمودند: نگه دار و فراموش نکن، رد کردند (همان، ص ۲۹۱-۲۹۲). در این روایت، امام صادق^{علیه السلام} ادعای غالبانه او مبنی بر داشتن علم غیب را انکار کردند.

امام صادق^{علیه السلام} در روایتی، ضمن لعن ابوالخطاب، او را کافر، فاسق و مشرکی معرفی کردند که در عذاب، با فرعون همنشین است (همان، ص ۲۹۶).

همنشینی و حشر ابوالخطاب با فرعون، که در این روایت به آن اشاره شده، شاید به این سبب است که فرعون نیز دم از الوهیت خویش می‌زد و خود را «برترین خدا» معرفی می‌کرد؛ همان‌گونه که ابوالخطاب پس از طرد شدن از سوی امام صادق^{علیه السلام} الوهیت خویش را مطرح ساخت.

امام صادق^{علیه السلام} در جای دیگری ابوالخطاب را کافر و دروغگو خواندند (قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۵۰). وقتی به آن حضرت خبر دادند که ابوالخطاب به نقل از شما می‌گوید: «اذا عرف الحق فاعمل ما شئت»، حضرت ضمن لعن وی، او را دروغگو خواندند (صدوق، ۱۳۷۹ق، ص ۳۸۸).

در جای دیگر نیز فریب‌کاری ابوالخطاب را به یکی از یاران خویش گوشزد کردند و از وی خواستند تا شیعیان را در این خصوص آگاه سازد (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۵). دستور حضرت به آگاه‌سازی شیعیان در واقع، به‌منظور رسواسازی ابوالخطاب بوده است.

جعل روایات غالبانه توسط ابوالخطاب، که به‌منظور فریب دادن شیعیان صورت می‌گرفت سبب شد امام صادق^{علیه السلام} گاهی به دروغ بودن روایات ابوالخطاب اشاره کنند. وقتی یکی از اصحاب امام صادق^{علیه السلام}

روایات نقل شده از ابوالخطاب را برای ایشان بیان کرد، حضرت همه آن روایات و سخنان را تکذیب کردند (همان، ص ۲۹۴).

در حدیثی دیگر، خطاب به عنبسه بن مصعب، سخن ابوالخطاب را مبنی بر اینکه حضرت علم غیب می‌داند، با سوگند رد کردند و فرمودند: به خدایی که جز او خدایی نیست، (علم غیب) نمی‌دانم (همان، ص ۲۹۲). بدون شک، امام علیه السلام در این حدیث، علم غیب به همه چیز (علم غیب مطلق) را انکار کرده‌اند، وگرنه علم غیب نسبت به برخی از امور و خبرهای غیبی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و توسط اجداد آن حضرت به ایشان رسیده، قابل انکار نیست. آن حضرت سپس در ضمن همین حدیث، به دو نمونه از حوادث روزمره زندگی اشاره دارند و ضمن بیان این دو نمونه، بر عدم آگاهی خویش از این امور تأکید کردند (همان، ص ۲۹۲). امام صادق علیه السلام در همین حدیث، ادعاهای افراطی ابوالخطاب را مبنی بر اینکه علم سرشاری به وی اعطا شده و او محرم اسرار اهل بیت علیهم السلام است با جدیت رد کردند. (همان) و بدین‌سان، وی را دروغگو خواندند. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مِنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» (شعراء: ۲۲۱-۲۲۲)، به معرفی هفت نفر از غالیان و از جمله ابوالخطاب اشاره کردند (صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۴۰۲). به نظر می‌رسد روایتی که کشی نقل کرده، مؤید همین مطلب است. در این روایت، امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: به خدا قسم، شیطان بر ابوالخطاب وارد شد و به او وعده پیروزی داد (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۰۳).

در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام به وجود غالیانی دروغگو در همه دوره‌های زندگی امامان و تأثیرات منفی آنان اشاره کردند و ابوالخطاب را از دروغ‌گویان زمان خویش معرفی کردند (همان، ص ۳۰۵). روایات متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد ابوالخطاب معتقد بوده نماز مغرب را تا زمانی که ستارگان در آسمان ظاهر نشده‌اند، نمی‌توان خواند. او این سخن را به دروغ به امام صادق علیه السلام نسبت می‌داد و امام صادق علیه السلام او را در این عقیده تکذیب کردند (همان، ص ۲۲۸؛ صدوق، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲۰؛ طوسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۳).

وجود روایات متعددی که در آنها امام صادق علیه السلام ابوالخطاب را دروغگو خواندند و تکذیب کردند، بدون شک به‌منظور رسواسازی این غالی سرشناس بوده است.

د. لعن ابوالخطاب: لعن از سوی خداوند به‌معنای دوری از رحمت و سعادت الهی است، و درخواست لعن از طرف لاعنین (غیر خدا) درخواست دوری لعن‌شوندگان از رحمت و سعادت است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۹۰). بدون شک، لعن غلات یکی از روش‌های سخت‌گیرانه درباره آنها

بوده است. توجه به روایاتی که امام صادق علیه السلام درباره ابوالخطاب بیان کرده‌اند، نشان می‌دهد این غالی سرشناس بارها از سوی امام صادق علیه السلام لعن شده است.

در یک نمونه، امام صادق علیه السلام ابوالخطاب را لعن کردند و فرمودند: او مرا ایستاده و نشسته و بر بسترم ترساند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۰). شکی نیست ترسی که امام علیه السلام از آن سخن می‌گویند، ترس از خداست؛ چراکه ابوالخطاب مدعی الوهیت امام صادق علیه السلام شده بود. شاید امام علیه السلام از این ترس داشتند که باید به سرعت چنین ادعایی را انکار کنند، وگرنه مشمول خشم و غضب الهی واقع می‌شوند. در جای دیگر، وقتی به آن حضرت خبر دادند که ابوالخطاب از زبان شما گفته است: «وقتی حق را شناختی هر کاری می‌توانی انجام دهی!» حضرت ضمن انکار این سخن، ابوالخطاب را لعن کردند و فرمودند: به خدا قسم، من به او این‌گونه نگفته‌ام...» (صدوق، ۱۳۷۹ق، ص ۳۸۸؛ قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۵۰).

قاضی نعمان مغربی اشاره دارد که امام صادق علیه السلام در جمع شیعیانشان به لعن و برائت از ابوالخطاب پرداختند و در این باره، نامه‌ای نوشتند و به مناطق گوناگون ارسال کردند (قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۵۰). این روش امام صادق علیه السلام در برخورد با ابوالخطاب نشان می‌دهد که آن حضرت خواستار آگاهی شیعیان از لعن ابوالخطاب بوده‌اند.

در نمونه‌ای دیگر، امام صادق علیه السلام ضمن تأکید بر صفات بشری خویش، از سخنان ابوالخطاب برائت جستند و او را لعن کردند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۲۶).

وقتی میسر از همراهی ابوالخطاب و یارانش (قبل از انحراف) با شیعیان سخن گفت، حضرت درحالی که تکیه داده بودند، دستانشان را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر ابوالخطاب! (همان، ص ۲۹۶) امام صادق علیه السلام پس از دعا برای لعن ابوالخطاب از خداوند درخواست کردند که خداوند گرمی آهن را به او بپشاند (همان، ص ۲۹۰). در واقع، جایگاه موجه ابوالخطاب نزد شیعیان سبب شد امام صادق علیه السلام با تأکیدات فراوان، وی را لعن کنند تا کسی در این زمینه شک نداشته باشد.

کثرت لعن ابوالخطاب و یاران وی از زبان امام صادق علیه السلام و انتشار آن سبب شد پیروان وی به توجیه این لعن‌ها پردازند و درصدد رفع این نقص برآیند. آنها لعن امام صادق علیه السلام را تنها ظاهری می‌دانستند و معتقد بودند: ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) در باطن، مخالفان ما را اراده کرده است و اینکه او (امام) ابوالخطاب را لعن کرد، مقصودش ابوالخطاب قتاده بن دعامه بصری است؛ فقیه اهل بصره که نزد امام

باقرب علیه السلام و امام صادق علیه السلام می آمد (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۳۰۰). وقتی این خبر به امام صادق علیه السلام رسید، حضرت سوگند یاد کردند که مقصود من محمد بن مقلاص بن ابی زینب اجدع برآد بنده بنی اسد (ابوالخطاب) است. خداوند او و یارانش و شک کنندگان در این امر و کسانی را که می گویند من مقصود دیگری داشته ام... لعنت کند (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۵۵).

دقت در لعن و نفرین های صادر شده از سوی امام صادق علیه السلام می رساند که آن حضرت تلاش داشتند با تأکید بر لعن ابوالخطاب و مشخص کردن دقیق مقصود خویش، جلوی هرگونه تأویلی را در این زمینه بگیرند.

امام صادق علیه السلام حتی پس از قتل ابوالخطاب، احتمالاً به منظور روشنگری و آگاهی بخشی و یا ترساندن یارانشان از افتادن در ورطه هلاکت، به لعن ابوالخطاب و یارانش ادامه دادند و خواستار دوری آنها از رحمت الهی شدند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۳). در نقل کثیف آمده است: امام صادق علیه السلام فرمودند: خداوند ابوالخطاب و کسانی را که با وی به قتل رسیدند و هر کس از آنها باقی مانده و هر کس در قلبش نسبت به آنها ترحمی داشته باشد لعنت کند (همان، ص ۲۹۵).

۵. تکفیر ابوالخطاب: در بسیاری از روایات، شرک به خدا و کفر از جمله بزرگ ترین گناهان و بلکه در رأس گناهان کبیره (اکبر الکبائر) معرفی شده است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۲۸۵). بنابراین، نسبت شرک و کفر به غالیان، در واقع نشان دهنده انحراف جدی آنها به شمار می آید. امام صادق علیه السلام در روایتی ضمن لعن ابوالخطاب، او را کافر، فاسق و مشرکی معرفی کردند که در عذاب با فرعون همنشین است (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۶).

و در جای دیگر، او را کافر و دروغگو خواندند (قاضی نعمان، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۵۰). در این زمینه، تأکید حضرت بر دروغگو بودن و کافر بودن ابوالخطاب، که هم در صدر و هم در ذیل کلام حضرت تکرار شده، نشان دهنده شدت انحراف ابوالخطاب و شدت ضدیت امام صادق علیه السلام با وی است.

وقتی به امام صادق علیه السلام خبر دادند که ابوالخطاب از قول شما نقل کرده که مقصود از «وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ» در آیه «وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ» (زمر: ۴۵) این است که اگر حضرت علی علیه السلام به تنهایی یاد شود دل های کسانی که ایمان ندارند پریشان می شود... حضرت سه مرتبه فرمودند: کسی که چنین عقیده ای را اظهار کند، مشرک است (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۳۶). امام علیه السلام در این حدیث - با جدیت و تأکید - به شرک کسانی اشاره دارند که با برداشت نادرست از آیه قرآن، تصور می کردند مقصود از «اللَّهُ» در این آیه، حضرت علی علیه السلام است.

و. مخالفت با اباحی گری ابوالخطاب و یارانش: امام صادق علیه السلام با برهانی عقلی، به منظور رد عقیده ابوالخطاب و سایر غالیانی که اهل اباحی گری بودند، و به تأویل برخی از واجبات و محرمات می پرداختند، خطاب به آنها فرمودند: شما معتقدید: شراب و قمار و بت ها و تیرهای قمار، «مردانی» هستند، اما خداوند هرگز مخلوقاتش (انسان ها) را با چیزهایی که نمی دانند، خطاب نمی کند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۱). حضرت در این کلام، در حقیقت، این گونه استدلال می کنند که خداوند در قرآن به این امور (شراب و قمار و بت ها و تیرهای قمار) اشاره کرده، و آنها را پلیدی شمرده و از مردم خواسته است از آنها خودداری کنند. اگر بر اساس گفته شما، اموری همچون شراب و قمار نام مردانی باشند، پس خداوند انسان ها را با چیزهایی خطاب کرده و از آنها خودداری از اموری را خواسته است که آنها با آن امور آشنایی ندارند و آن را نمی دانند.

استناد ابوالخطاب و پیروانش به حدیث «اذا عرفت فاعمل ما شئت» سبب شد امام صادق علیه السلام در روایتی به تبیین دقیق سخن خود بپردازند. حضرت فرمودند: «انما قلت: اذا عرفت فاعمل ما شئت من قليل الخير او كثيره فانه يقبل منك» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۶۴). در این حدیث، امام علیه السلام به تصحیح یک اندیشه باطل، که مبنای اباحی گری غلات بود، پرداختند و معرفت را شرط لازم - نه شرط کافی - برای قبولی اعمال دانستند.

۲. برخورد امام موسی بن جعفر علیه السلام با ابوالخطاب

امام موسی کاظم علیه السلام در دو نمونه به روشنگری در خصوص ابوالخطاب پرداختند:

اول مربوط به زمان حیات پدرشان امام صادق علیه السلام است که امام موسی بن جعفر علیه السلام هنوز به امامت نرسیده بودند. در آن زمان، حضرت با اشاره پدرشان امام صادق علیه السلام و در پاسخ به خواسته یکی از یارانشان به نام عیسی شلقان، که در خصوص ابوالخطاب سؤال کرده بود، به روشنگری در خصوص این شخصیت غالی پرداختند و فرمودند: «ابوالخطاب از کسانی است که ایمان عاریه ای داشته و خداوند این ایمان را از وی سلب کرده است» (همان، ص ۴۱۸؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ق، ج ۴، ص ۲۹۳). احتمالاً در مراحل اولیه انحراف ابوالخطاب و اعلام برائت از وی توسط امام صادق علیه السلام بعضاً این سؤال برای برخی از یاران آن حضرت پیش می آمد که چگونه امام صادق علیه السلام یک بار به دوستی او سفارش می کنند و بار دیگر از وی برائت می جویند؟ و امام موسی بن جعفر علیه السلام که در این زمان، در سنین خردسالی بودند، به منظور رفع این تردید، به ایمان عاریه ای ابوالخطاب اشاره کردند.

دوم روایتی است که در زمان امامت امام کاظم علیه السلام از ایشان نقل شده است. در این روایت، حضرت علاوه بر اشاره به دروغ‌گویی بنان، مغیره بن سعید و محمد بن بشیر، به دروغ‌گویی ابوالخطاب نیز اشاره کردند و بیان داشتند: هیچ کس جرئت ندارد عمداً بر ما دروغ ببندد، مگر اینکه خداوند حرارت آهن را به او خواهد چشانند. بنان (بیان بن سمعان) بر علی بن حسین علیهما السلام مغیره بن سعید بر امام باقر علیه السلام و ابوالخطاب بر پدرم دروغ می‌بستند و خداوند داغی آهن را بر ایشان چشانند... (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۴۸۳). توجه به مفاد این روایات، مؤید آن است که امام موسی بن جعفر علیه السلام علاوه بر رسواسازی سایر غالیان، بر رسواسازی ابوالخطاب به عنوان سرشناس‌ترین غالی دوران ائمه علیهم السلام تأکید دارند.

۳. برخورد امام رضا علیه السلام با ابوالخطاب و خطایه

امام رضا علیه السلام در حدیثی ابوالخطاب را شخصیتی آزاررسان به امام صادق علیه السلام معرفی کردند (همان، ص ۵۵۴). در روایتی دیگر، امام رضا علیه السلام ضمن اشاره به غلو محمد بن فرات و دروغ بستن‌های وی بر امام علیه السلام به غالیان پیشین و از جمله به ابوالخطاب اشاره می‌کند (همان، ص ۳۰۳). اشاره به نام «ابوالخطاب» در این روایات، در حقیقت، اشاره به نادرستی باورهای غالبانه اوست و به نوعی، رسواسازی وی و پیروانش محسوب می‌شود.

امام رضا علیه السلام به منظور مقابله با احادیث جعلی ابوالخطاب و دیگر غالیان، در جواب درخواست یونس بن عبدالرحمان، که به عراق سفر کرده و کتاب‌های اصحاب ائمه علیهم السلام را گرفته و از روی آنها نسخه‌برداری کرده بود و از حضرت می‌خواست که آن احادیث را بررسی کند، تعداد زیادی از آن احادیث را جعلی خواندند و نسبت آنها به امام صادق علیه السلام را انکار کردند و با قاطعیت بر نقش ابوالخطاب در این زمینه، تأکید کردند. سپس حضرت به دروغ بستن ابوالخطاب بر امام صادق علیه السلام تصریح کردند و ابوالخطاب و کسانی را که با حيله‌گری و مخفی‌کاری، احادیث دروغ را در کتب اصحاب امام صادق علیه السلام جای می‌دهند لعن کردند (همان، ص ۲۲۴).

امام رضا علیه السلام در روایتی دیگر، به یکی از دروغ‌هایی که ابوالخطاب بر امام صادق علیه السلام بسته بود، اشاره کردند. حضرت می‌فرماید: ابوالخطاب اهل کوفه را فاسد کرد؛ آنها نماز مغرب را به تأخیر می‌اندازند (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۳).

این شیوه برخورد نشانگر تلاش امام رضا علیه السلام در بی‌ثمر کردن اقدامات ابوالخطاب به‌ویژه در جعل حدیث، بوده است. در حدیثی امام رضا علیه السلام همراهی ابوالخطاب و یونس بن ظبیان را در عذاب متذکر

شدند (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۳۶۴). اشاره امام رضا علیه السلام به همراهی یونس بن ظبیان و ابوالخطاب و یاران این دو در بدترین عذاب‌ها، در واقع، مبارزه با غالبانی است که در خط ابوالخطاب قرار دارند.

۴. برخورد امام جواد علیه السلام با خطایه

در یک نمونه امام جواد علیه السلام ضمن لعن ابوالخطاب، به غالیانی همچون ابوالغمر، جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم اشاره و آنان را مبلغان اندیشه‌های ابوالخطاب معرفی کردند. آن حضرت علاوه بر لعن ابوالخطاب، آن دو و هر کس را که دعوت آنان را قبول کند، لعن کردند و در ادامه، علی بن مهزیار را بر لعن آن دو ترغیب کردند و آنها را ملعون - از طرف خداوند - خواندند. سپس به روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره کردند که حضرت فرمودند: هر کس از لعن کسی که خداوند او را لعن کرده است خوداری کند، لعنت خداوند بر او باد (همان، ص ۵۲۹). معرفی این افراد به عنوان «کسانی که در خط فکری ابوالخطاب هستند»، می‌توانست رسوایی بزرگی برای آنان باشد؛ چراکه - همانگونه که ذکر شد - ابوالخطاب از زمان امام صادق علیه السلام به بعد توسط هریک از امامان علیهم السلام لعن شده، فریب‌کار و دروغ‌گو معرفی گردیده و از شیعیان درخواست شده است از همنشینی با وی خوداری کنند. امام جواد علیه السلام با اشاره به هم‌فکری آنان با ابوالخطاب تلاش داشتند از تأثیرات مخرب اندیشه‌های غالبانه بکاهند.

۵. برخورد امام زمان علیه السلام با ابوالخطاب و خطایه

حضرت حجت علیه السلام در توقیعی، ضمن لعن ابوالخطاب و اصحابش، از همنشینی با هم‌فکران ایشان نهی کردند (صدوق، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۴۸۵).

در توقیع دیگری که از امام زمان علیه السلام و به دست محمد بن عثمان عمّری منتشر شده، آن حضرت ضمن لعن ابوالخطاب و اصحابش، خودشان و پدرانشان را به عنوان برائت‌کنندگان از آنها معرفی کردند. حضرت می‌فرماید: «اما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع، پس او و اصحاب او همه ملعون هستند، و تو با آنها که عقیده اینان را دارند، نشست و برخاست مکن؛ زیرا من از آنها بیزارم و پدران من هم از آنها بیزار بوده‌اند» (همان، ج ۲، ص ۴۸۲-۴۸۵؛ طوسی، ۱۳۴۸، ص ۲۹۰-۲۹۳). حضرت حجت علیه السلام در این توقیع، ضمن لعن ابوالخطاب و پیروانش، به منظور جلوگیری از گسترش اندیشه‌های غالبانه آنان، یاران خویش را از همراهی با آنها نهی کردند و با اعلان بیزارگی خویش از ابوالخطاب و خطایه، شدت تنفر خویش را از آنان اعلام نمودند.

نتیجه گیری

بررسی منابع گوناگون نشان می دهد محمد بن مقلاص اسدی، مشهور به «ابوالخطاب» از سرشناس ترین و تأثیرگذارترین غالیان دوران امامان علیهم السلام بوده است. وی هرچند در ابتدای امر، از اصحاب امام صادق علیه السلام و محل وثوق آن حضرت محسوب می شد، اما سرانجام به دام غلو افتاد و عقاید افراطی و غالیانه ای از جمله نبوت و الوهیت ائمه اطهار علیهم السلام، امامت و الوهیت خویش و اباحی گری را بیان و تبلیغ کرد. وی از غالیان شیاد و فریب کاری بود که با شیوه های گوناگون درصدد فریب یاران امام صادق علیه السلام بوده و با توجه به جایگاه خویش نزد آن حضرت، موفق شد برخی از شیعیان را با عقاید غالبانه خویش همراه سازد. جریان غالیانه ای که او پی ریزی کرد تا مدت ها تداوم یافت و برخی از اصحاب ائمه علیهم السلام را گرفتار خویش ساخت. امام صادق علیه السلام از همان ابتدای انحراف وی، به مقابله با این شخصیت غالی و باورهای غالیانه او پرداختند و تلاش کردند با استفاده از شیوه های گوناگون، از جمله برائت از او، نهی شیعیان از هم نشینی با او، رسواسازی او، مخالفت با اباحی گری او، و تکفیر او، شیعیان خویش را از افتادن در دام عقاید غالبانه وی ننگه دارند و جلوی تأثیرات مخرب اندیشه های غالبانه او را سد کنند. بیشترین برخورد با این شخصیت غالی توسط امام صادق علیه السلام صورت گرفت. تداوم جریان فکری ابوالخطاب در سایر ادوار امامت، سبب شد سایر ائمه علیهم السلام نیز به نوعی، به مقابله با این شخصیت غالی و جریان فکری متأثر از وی بپردازند و با معرفی این جریان انحرافی به شیعیان خویش، جلوی تأثیرات مخرب آن را بگیرند. برخورد امامان علیهم السلام با ابوالخطاب و جریان فکری متأثر از وی سبب شده است امروزه کسی در انحراف ابوالخطاب و نادرستی باورهای غالبانه او شکی نداشته باشد.

منابع

- ابن ابی الحدید (۱۳۷۸ق)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، [بی جا]، دار الکتب العربیه.
- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۵ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.
- ابن شهر آشوب (۱۳۷۶ق)، المناقب، نجف، المكتبة الحیدریه.
- ابن غضائری، احمد (۱۴۲۲ق)، رجال ابن الغضائری، قم، دارالحدیث.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۵۰)، الفهرست، تحقیق رضا تجدد، تهران، امیرکبیر.
- اسفرائینی، ابوالمظفر طاهرین محمد، [بی تا]، التبصیر فی الدین، قاهره، المكتب الازهر للتراث.
- اشعری، ابوالحسن (۱۴۰۰ق)، مقالات الاسلامیین، چ سوم، آلمان، فراینس شتاینر.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله (۱۳۶۰)، المقالات و الفرق، چ دوم، بی جا، علمی و فرهنگی.
- اندلسی، ابن حزم [بی تا]، الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- باراشر - آریه کوفسکی، « شاعر و عقاید مذهب نصیری در کتاب المعارف » (۱۳۸۸ش)، ترجمه سید احمد حسینی، مجموعه مقالات همایش بین المللی تشیع و خاورشناسان، به کوشش محمد رضا بارانی، موسسه انتشارات خاکیز.
- براقی، حسین (۱۴۰۷ق)، تاریخ الکوفه، چ اول، بیروت، دار الاضواء.
- برقی، احمد بن محمد (۱۳۴۲)، رجال البرقی، تهران، دانشگاه تهران.
- جرجانی، میر سید شریف (۱۴۱۲ق)، التعریفات، چ چهارم، تهران، ناصر خسرو.
- جندی، عبدالحلیم (۱۳۹۷ق)، الامام جعفر الصادق، قاهره، المجلس الاعلی للشتون الاسلامیه.
- حلی، ابن داوود (۱۳۹۲ق)، رجال ابن داوود، قم، منشورات رضی.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۷ق)، خلاصه الاقوال، چ اول، بی جا، موسسه نشر الفقاهه.
- خوئی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۳ق)، معجم رجال الحدیث، چ پنجم، [بی جا]، [بی تا].
- دینوری، ابن قتیبه [بی تا]، المعارف، قاهره، دار المعارف.
- سبحانی، جعفر [بی تا]، بحوث فی الملل و النحل، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۴ق)، کلیات فی علم الرجال، چ سوم، قم، جامعه مدرسین.
- سمعانی، عبدالکریم (۱۳۸۲ق)، الانساب، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانیه.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴)، الملل و النحل، چ سوم، قم، شریف رضی.
- شیبی، کامل مصطفی (۱۹۸۲م)، الصله بین التصوف و التشیع، چ سوم، بیروت، دارالاندلس.
- صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۳ق)، الخصال، قم، جامعه مدرسین.
- _____ (۱۴۰۵ق)، کمال الدین و تمام النعمه، تحقیق علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- _____ (۱۳۷۹ش)، معانی الاخبار، قم، جامعه مدرسین.

- [بی تا]، من لا يحضره الفقيه، قم، جامعه مدرسین.
- صفار، محمدبن حسن(۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات، قم، مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
- طباطبایی، محمد حسین،(۱۴۱۷ق)، تفسیر المیزان، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، احمدبن علی(۱۳۸۶ق)، احتجاج، نجف، دار النعمان.
- طبرسی، فضل بن حسن(۱۴۱۷ق)، اعلام الوری باعلام الهدی، قم، آل البيت.
- طبری، محمدبن جریربن رستم(۱۴۱۳ق)، دلائل الامامة، قم، بعثت.
- طوسی، محمدبن حسن(۱۳۴۸)، اختیار معرفة الرجال(رجال کشی)، مشهد، دانشگاه مشهد.
- (۱۳۹۰)، استبصار، چ سوم، تهران، اسلامیه.
- (۱۳۶۵)، تهذیب الاحکام، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- (۱۴۱۵ق)، رجال طوسی، قم، جامعه مدرسین.
- (۱۴۱۷ق)، العدة فی اصول الفقه، قم، ستاره.
- الاصول الستة عشر(۱۴۰۵ق)، چ دوم، قم، دارالشبستری للمطبوعات.
- قاضی عبدالجبار [بی تا]، تنبیه دلائل النبوة، قاهرة، دارالمصطفی.
- قاضی نعمان(۱۳۸۳ق)، دعائم الاسلام، قاهرة، دارالمعارف.
- کاوند، علیرضا، «شخصیت شناسی ابوالخطاب»،(۱۳۸۲ش)، حدیث اندیشه، ش ۵ و ۶، ص ۹۳-۱۱۲.
- کلینی، محمدبن یعقوب(۱۳۶۲)، الکافی، تهران، اسلامیه.
- ابن شهر آشوب، محمدبن علی (۱۳۷۹)، مناقب آل ابی طالب، قم، علامه.
- مجلسی، محمد باقر،(۱۳۶۳)، بحار الأنوار، تهران، اسلامیه.
- مقدسی، مطهر بن طاهر [بی تا]، البدء و التاریخ، بور سعید، مکتبه الثقافة الدینیه.
- موسوی بجنوردی، کاظم(۱۳۷۲)، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- نجاشی، احمدبن علی(۱۴۱۶ق)، رجال النجاشی، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین.
- نویختی، حسن بن موسی (۱۴۰۴ق)، فرق الشیعة، چ دوم، بیروت، دارالاضواء.
- نویری، احمدبن عبدالوهاب (۱۴۲۳ق)، نهاية الأرب، قاهرة، دار الکتب و الوثائق القومية.